

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم ویر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

جیلانی لیبیب

برلین - دهم دسمبر ۲۰۱۳



ابوالقاسم لاهوتی، شاعری فرامرز

(قسمت سوم)

ابوالقاسم لاهوتی چکامه سرای نستوه آهنگهای طنین بخش آزادی و رهائی میباشد:

میبینمت، میبینمت

رو سوی زندان میروی

با جرم عشق کارگر

با یاد دهقان میروی

میبینمت، میبینمت

با رسم مردان میروی

ذیحق، مبارز، مستقل

نی مُضطرب، نی مُنفل

برداشته سر، پاکدل

پُر عزم و ایمان میروی

میبینمت، میبینمت

با رسم مردان میروی

آن سان که باید بینمت

افراشته قد بینمت

با فخر بیحد بینمت

آسوده وجدان میروی

میبینمت، میبینمت

با رسم مردان میروی

بدخواه تو ننگین بود

دستش ز خون رنگین بود

از عاقبت غمگین بود

اما تو شادان میروی

میبینمت، میبینمت

با رسم مردان میروی

بس راهها سنجیده ای

راه نکو بگزیده ای

با ظالمان جنگیده ای
با فخر شایان میروی
میبینمت، میبینمت
با رسم مردان میروی

اکنون به زندان بینمت
فردا به میدان بینمت
در بین یاران بینمت
با فتح رُخشان میروی
میبینمت، میبینمت
با رسم مردان میروی

"کاوه آهنگر" که زمانی در کابل روی پرده نیز به نمایش گذاشته شد، یکی از زیباترین منظومه های لاهوتی بشمار میروند:

در پرده اول منظومه کاوه آهنگر میان بازار آهنگران، اندرون کله پزخانه قباد، بین مشتریها پرویز یکی از سرکرده های کوهستانیها و سنگین، پسری روستائی، نیز دیده میشوند. قباد به خدمت مشتریها مشغول میباشد. در بازار زمان استراحت است. آهنگران، از آن جمله یازده پسر کاوه، در پیش آهنگرخانه های خود نشسته اند، میخورند؛ مینوشند و صحبت میکنند. درین حال نوشافزین، دختر قباد، به پدر خود کمک مینماید. جوانها سرود میخوانند:

آن سلسله مو آید اگر بر سر بازار
بازار شود از نفسش تازه چو گلزار
کمان دارد ز ابرو
کمند آرد ز گیسو
شکر در خنده او
به پیشش خم شده سرها ز هر سو
بت ما جادو است، البته جادو
ای سلسله مو، ای سلسله مو! ازین سو گذر کن

ما هم عاشقیم، بر ما هم نظر کن

به دل مهر تو داریم

ز عشقت بی قراریم

پرستاران یاریم

برای دیدنت در انتظاریم، اگر فرمان دهی جان میسپاریم

می آید و چشمش بود از شوق ظفر مست

برهمزن این شهر همین است، همین است

نگاهش دل رباید

کلامش جان فزاید

خرامش غم زداید

به این سان بت گرانجانی نشاید

به هر قصدی که آید گو بیاید!

ای گیسو کمند

ای ابرو کمان

تو ما را مترسان

سر میطلبی، آمده و بستان!

به دل مهر تو داریم

ز عشقت بیقراریم

پرستاران یاریم

برای دیدنت در انتظاریم، اگر خواهی دو صد جان میسپاریم!!!
